توریث انبیاء

سیّد مهدی قریشی*

چکیده: فدک دهی یهودی‌نشین بود که در سال هفت هجری بنابر مصالحهٔ اهل آن با پیامبر اسلامﷺ نصف آن در اختیار آن حضرت قرار گرفت و چون از موارد فیء محسوب می‌شد، رسول خدا آن را به فاطمهٔ زهراعلیهاالسلام بخشیدند و تا زمان خلیفهٔ اوّل در تصرف ایشان بود. پس از رحلت پیامبرﷺ با تمسّک به خبر «**نحن معاشرالانبیاء لانورّث ما ترکناه صدقة**» (ما پیامبران ارثی نمی‌گذاریم؛ هر چه ترک کرده‌ایم، صدقه است)، آن را از فاطمهعلیهاالسلام گرفته و جزء بیت‌المال قرارش دادند. به نظر می‌رسد، تمسّک به این خبر و محروم‌کردن دختر پیامبر از ارث پدر از چند جهت مخدوش و مردود می‌باشد. با آیات صریح قرآن منافات دارد؛ سند این روایت که راوی آن تنها خلیفهٔ اول است قابل اعتماد نیست؛ احتمالهایی در خصوص متن خبر مطرح است که از تمسّک به آن بر عدم توریث انبیاءعلیهم‌السلام ممانعت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: فدک / توریث انبیاء / ارث / فاطمهٔ زهراعلیهاالسلام.

---

*. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه ارومیه.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

۱. مقدّمه

فدک دهی یهودی‌نشین بود. در سال هفتم هجرت که قوای اسلام خیبر را فتح کردند، یهود فدک هیئتی را به مدینه اعزام نمودند و از در سازش درآمدند و با رسول خداﷺ بر نصف فدک مصالحه کردند. حضرت پیامبر آن را پذیرفت و بر همین اساس، نصف فدک به تملّک پیامبر درآمد. چون هر آنچه با صلح به دست آید و مسلمانان در آن لشکرکشی و جنگ نکنند فیء نامیده می‌شود و مخصوص رسول خداست و حضرت در مصرف آن صاحب اختیارند. (حشر (۵۹) / ۶) رسول خداﷺ فدک را به فاطمهعليها‌السلام بخشیدند و تا زمان خلیفهٔ اول فدک در دست فاطمهٔ زهراعليها‌السلام بود و خانوادهٔ علیعليه‌السلام و بنی‌هاشم از عایدات آن استفاده می‌کردند. (نک: طبرسی، ج ۶، ص ۴۳۶)

پس از رحلت پیامبرﷺ، حاکمان فدک را از دست فاطمهعليها‌السلام گرفتند و وکیل آن حضرت را از آنجا بیرون کردند. فاطمهعليها‌السلام فدک را مطالبه کرد و بر ادّعای خود علیعليه‌السلام و امّ‌ایمن همسر رسول خداﷺ و رباح غلام پیامبر و حسن و حسینعليهما‌السلام را شاهد آورد؛ ولی شهادت آنان را نپذیرفتند. فاطمهعليها‌السلام بار دیگر ارث خود از فدک را مطالبه کرد؛ چون به نص قرآن فدک از آن پیامبرﷺ بود. امّا خلیفهٔ اوّل این مطالبه را نیز با تمسّک به روایتی از پیامبرﷺ که تنها خودش راوی آن بود، ردّ نمود و ادعا کرد که پیامبرﷺ فرموده است:

نحن معاشر الأنبياء لا نورّث ما تركناه صدقة.

ما پیامبران ارثی نمی‌گذاریم. هر چه بر جای گذاریم، صدقه است.

فاطمهعليها‌السلام در مقابل این سخن که مخالف آیات دالّ بر توریث انبیاءعليهم‌السلام بود، با آیات قرآن احتجاج کرد و بر ارث بردن خود از پیامبر تأکید نمود.

نوشتهٔ حاضر در خصوص روایت فوق است که خلیفهٔ اوّل با تمسّک به آن فاطمهٔ زهراعليها‌السلام را از ارث پدر محروم نمود.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

شیعه و اهل سنّت جریان فدک را نقل کرده‌اند و به تصریح قرآن و اتفاق فریقین، فدک مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و ایشان مختار بود که در آنجا هرگونه تصرف نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا را به فاطمه علیها السلام عطا کرد و در این رابطه سندی نوشته و به دخترش داد.

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمهٔ زهرا علیها السلام سهم ارث خود را با نشان دادن دست‌خطّ رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص دادن فدک به فاطمه علیها السلام، درخواست کرد (طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۰۰)؛ ولی خلیفهٔ اوّل با تمسّک به خبر «**نحن معاشر الأنبیاء لانورّث ما ترکناه صدقه**» درخواست وی را ردّ کرد و فدک را داخل بیت‌الملال نمود.

به نظر می‌رسد خبری که با استناد به آن عدم توریث انبیاء و در نتیجه محروم بودن فاطمه علیها السلام از ارث پدر ادعا شده است از چند جهت مخدوش بوده و قابل نقض است که عبارت‌اند از:

۱. این خبر با آیات صریح قرآن منافات دارد.

۲. سند این خبر که راوی آن تنها خلیفهٔ اوّل است، قابل اعتماد نیست.

۳. احتمالهایی در خصوص خبر وجود دارد که از تمسّک به آن بر عدم توریث انبیاء علیهم السلام جلوگیری می‌کند.

برای روشن شدن مسئله موارد مذکور را در سه بخش جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نقض خبر با آیات

آیاتی در قرآن کریم مطرح می‌باشد که نشانگر بطلان ادعای عدم توریث انبیاء علیهم السلام است که به اختصار اشاره می‌شود.

الف) ارث بردن حضرت یحیی علیه السلام از حضرت زکریا علیه السلام:

ذکر رحمة ربّك عبده زکریّا * إذ نادی ربّه نداء خفیّاً * قال ربّ إنّي وهن العظم منّي واشتعل الرأس شیباً و لم أکن بدعائك ربّ شقّیاً و إنّي خفت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

الموالي من ورائي و كانت امرأتي عاقراً فهب لي من لدنك وليّاً * يـرثني و يرث من آل يعقوب و اجعله ربّ رضيّاً. (مریم (۱۹) / ۲ ـ ۶)

یادآوری رحمت پروردگارت به بنده خود زکریا، آن‌دم که پـروردگارش را ندا داد، ندایی پنهانی. گفت: پروردگارا من از پیری، اسـتخوانـم سست، و سرم سفید شده است، و در خواندن تو ای پرودرگار بی‌بهره نبوده‌ام. من از بعد خویش از وارثانم بیم دارم، و زنم نازاست. مرا از نزد خود فرزندی عطا کن تا از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد و او را پسندیده گردان.

آیات شریفه نشان می دهد که زکریاعلیه‌السلام از خداوند ولیّی درخواست می‌کند که وارث او باشد و از وی و آل یعقوب ارث ببرد. برای آنکه روشن شود مراد حضرت زکریاعلیه‌السلام از «**وليّاً يرثني**» چه کسی است توجّه به چند نکته لازم است.

۱. ولیّ هرکس شخصی است که متولّی و عهده‌دارکار او باشد؛ برای نمونه، ولیّ میّت کسی است که به کارهای او اقدام کند و جانشین او در ارثیه‌اش می شود. بـا توجّه به آیـات «**هنالك دعا زكريا ربّه قال ربّ هب لي من لدنك ذرّيةً طيّبةً إنّك سـميع الدعاء**» (آل عمران (۳) / ۳۸) «**و زكريّا إذ نادي ربّه ربّ لا تذرني فرداً و أنت خير الوارثين فاستجبنا له و وهبنا له يحيي**» (انبیاء (۲۱) / ۸۹) معلوم می شود که «**هب لي من لدنك ذرّيّةً**» در مقابل «**فهب لي من لدنك وليّاً يرثني**» است. پس مراد از «ولیّ» فرزند صلبی است که از او ارث ببرد. چراکه آیهٔ ۳۸ سوره آل عمران صریح است در این‌که زکریّاعلیه‌السلام از خداوند فرزند خواسته است.

۲. مراد از لفظ میراث و ارث در لغت و شریعت و عرف مردم وقتی به صورت مطلق استعمال شود، چیزی جز ارث بردن ما ترک میّت از اموال و اسباب زندگی نیست؛ حال یا به خاطر اینکه کلمهٔ ارث، حقیقت در همان ارث مالی است و در غیر مال مجاز می باشد و یا به خاطر اینکه به ارث مال انصراف دارد، هرچند که در ارث صفات مثل علم و شجاعت و زهد و... هم حقیقت باشد. پس به هرحال، لفظ ارث ظاهر در وراثت مال است و با انـضمام آن بـه ولیّ در فـرزند بـودن وارث مـتعیّن

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

می‌شود. جمله «**و إنّي خفت الموالي من ورائي**» هم این مطلب را تقویت می‌کند.

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود که مراد از ولیّ غیر از فرزند، کس دیگری نمی‌تواند باشد و آنچه برخی گفته‌اند: «زکریّا علیه‌السلام از خداوند کسی را خواسته که قائم مقام و وارث او باشد چه فرزند و چه غیر فرزند» (نک: آلوسی، ج ۱۶، ص ۶۲) نمی‌تواند صحیح باشد.

نیز روشن می‌شود که مراد از ارث نمی‌تواند علم و نبوّت باشد؛ چنان‌که بعضی ادعا کرده‌اند. (همان، ج ۱۹، ص ۱۷۰) چراکه نبوّت چیزی نیست که از راه خویشاوندی ارث برده شود. به‌علاوه با جملهٔ «**و اجعله ربّ رضیاً**» سازگاری ندارد؛ چراکه معنی ندارد کسی بگوید خدایا مرا فرزندی پیامبر ارزانی بدار و او را مرضیّ قرار ده، برای اینکه کسی‌که پیامبر می‌شود فضیلت مرضیّ بودن و بالاتر از آن را دارد و دیگر نیازی به درخواست ندارد.

از این آیات معلوم می‌شود که حضرت یحیی علیه‌السلام وارث زکریّا علیه‌السلام بود و از ایشان ارث برده است. بر این اساس، آنچه خلیفهٔ اوّل از عدم توریث انبیاء ادعا کرده، نمی‌تواند درست باشد.

ب) ارث بردن حضرت سلیمان از داوود علیهماالسلام

و ورث سلیمان داوود و قال یا أیّها الناس علّمنا منطق الطیر و أوتینا من کلّ شيء إنّ هذا لهو الفضل المبین.» (نمل (۲۷ / ۱۶)

و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: ای مردم، به ما زبان پرندگان را آموخته‌اند و از هر چیزی به ما داده شده است. و راستی که این همان برتری آشکار است.

آیهٔ شریفه نشان می‌دهد که سلیمان علیه‌السلام مال و ملک را از داوود علیه‌السلام ارث برده است و اینکه بعضی از مفسّران ادعا کرده‌اند که مراد از این ارث، ارث بردن علم و نبوّت است (نک: آلوسی، ج ۱۹، ص ۱۷۰)، نمی‌تواند درست باشد. نبوّت ارثی نیست؛

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

چراکه قابل انتقال نیست. علم هم با نوعی عنایت و مجاز می‌توان گفت که قابل انتقال است، ولی نه به صورت حقیقت؛ برای اینکه استاد، علم خود را به شاگرد انتقال نمی‌دهد، وگرنه باید خود استاد دیگر علم نداشته باشد. از سوی دیگر، این انتقال مجازی هم در علم فکری است که با درس خواندن بـه دست مـی‌آید؛ در حالی‌که علم انبیاء از مقولهٔ درس خواندن نیست، بلکه کرامتی است از خداوند که دست فکر و ممارست، به آن نمی‌رسد؛ پس قابل ارث بردن نیست.

این آیه نیز عدم توریث انبیاء راکه خلیفهٔ اوّل تحت عنوان «**نحن معاشر الأنبياء لا نورّث**» مدّعی شده، نفی می‌کند.

ج) آیاتی که دلالت بر ارث بردن فرزندان و خویشاوندان دارد.

للرجال نصيب ممّا ترك الوالدان و الأقربون و للنساء نصيب ممّا ترك الوالدان و الأقربون ممّا قلّ منه أو كثر نصيباً مفروضاً. (نساء (۴) / ۷)

برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشان بر جای گذاشته‌اند، سهمی است و برای فرزندان از آنچه پدر و مادر و خویشان بر جای گذاشته‌اند، سهمی است، خواه کم باشد یا زیاد، نصیب هرکس مفروض شده است.

يوصيكم الله في أولادكم للذكر مثل حظّ الأنثيين... تلك حدودالله ... و من يعص الله و رسوله و يتعدّ حدوده يدخله ناراً خالداً فيها و له عذاب مُهين.

(نساء (۴) / ۱۴ ـ ۱۱)

خداوند به شما دربارهٔ فرزندانتان سفارش می‌کند: سهم پسر چون سهم دو دختر است. اینها احکام الهی است و هرکس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرّر او تجاوز نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفّت‌آور است.

این آیات بنابر قول شیعه و اهل سنّت عام است؛ پس باید به عموم آنها تمسّک شود، مگر دلیلی قاطع آن را تخصیص بزند؛ امّا چنین دلیلی بر خروج پیامبران علیهم‌السلام از حکم آیه در دست نیست و نمی‌توان گفت که از انبیاء علیهم‌السلام کسی ارث نمی‌برد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

از آنچه گذشت معلوم می‌گردد که خبر «**نحن معاشر الأنبیاء لا نورّث...**» با آیات قرآن کریم معارض بوده و نمی‌توان با تمسّک به این خبر فاطمه زهراعلیهاالسلام را از ارث پدر محروم نمود. از این گذشته اگر عمل به این خبر لازم و واجب بود، چرا خلیفهٔ دوم آن را به علی‌علیه‌السلام برگرداند. (ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۳)

ردّ خبر از حیث سند

۱. اگر ما ترک پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله صدقه بود و فاطمه‌علیهاالسلام در آن سهمی نداشت، لازم بود پیامبر حکم ماترک خود را به دخترش بیان می‌کرد تا ایشان ارث خود را مطالبه نکند. و اگر چنین حکمی بر فاطمه‌علیهاالسلام بیان می‌شد، امکان نداشت ایشان ارث خویش را از خلیفهٔ مسلمین طلب کند؛ چراکه امّت اسلامی در فضائل و عظمت دختر پیامبر اتفاق‌نظر دارند. پس روشن می‌شود که خبر عدم توریث انبیاءعلیهم‌السلام نمی‌تواند خبر صحیحی باشد.

۲. از اوّل خلقت عادت بر این بوده که فرزندان و خویشاوندان و پدران و مادران از هم دیگر ارث می‌بردند. شکّی نیست اگر ماترک پیامبران از این مسئله مستثنی بود، باید میان امّتها و پیروان ادیان مشهور می‌شد و همه می‌دانستند که ماترک انبیاء باید در موارد صدقه مصرف شود؛ در حالی‌که چنین شهرتی میان هیچ یک از امّتها، معهود و مشهور نیست.

۳. علی‌بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام این خبر را باطل و موضوع می‌دانسته است.

روایاتی در این خصوص نقل شده که تنها به ذکر یک نقل اکتفاء می‌شود. (نک: ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ سجستانی ازدی، ج ۲، ص ۱۳۰؛ بخاری، ج ۹، ص ۱۲۱؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۲)

قال عمر لعلیّ و العبّاس: قال أبوبکر: قال رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا نورث ما ترکناه صدقة، فرأیتماه کاذباً آثماً غادراً خائناً و الله یعلم أنّه لصادق بارّ راشد تابع للحقّ». (قشیری نیشابوری، ج ۵، ص ۱۵۱)

عمر به علی و عبّاس گفت: ابوبکر گفت: پیامبر فرمود ما ارث نمی‌گذاریم

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

هرچه ترک کردیم صدقه است؛ ولی شما دو نفر او را دروغگو و گناهکار و حیله‌گر و خائن دانستید؛ در حالی‌که خداوند می‌داند او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود.

۴. خود فاطمهٔ زهرا علیها السلام که امّت اسلامی در فضائل و عظمت او اجماع دارند، این خبر را انکار کرده است؛ چراکه در جواب از این خبر فرمود:

سبحان الله ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله عن کتاب الله صادفاً و لا لأحکامه مخالفاً بل کان یتّبع أثره و یقفو سوره. أفتجمعون إلی الغدر اعتلالاً علیه بالزور... هذا کتاب الله حکماً و عدلاً و ناطقاً فصلاً یقول: «یرثني و یرث من آل یعقوب» «و ورث سلیمان داود». فبیّن عزّوجلّ في ما وزّع علیه من الأقساط، و شرّع من الفرائض و المیراث و أماج من حظّ الذاکران و الإناث ما أزاح علّة المبطلین ... کلّا بل سوّلت لکم أنفسکم أمراً فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون.) (طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۶).

سبحان الله، در شگفتم از این تهمت! پیامبر صلی الله علیه و آله از کتاب خدا رویگردان و مخالف احکام قرآن کریم نبود؛ بلکه همواره پیرو قرآن بود و در پی سوره‌ها و آیات آن می‌رفت.

آیا برای توطئه اجتماع کرده و به نیرنگ و دروغ می‌خواهید به پیامبر اسلام دروغ و بهتان ببندید؟

اینک این کتاب خدا بین من و شما داوری عادل و گوینده و جداکنندهٔ حق و باطل است که می‌گوید: «زکریّای پیامبر به خدا عرض کرد: فرزندی به من عطا کن که از من و آل یعقوب ارث برد.» [و باز در آیهٔ دیگری می‌فرماید:] «سلیمان از داوود ارث برد.» خداوند متعال در تقسیم سهمیه‌ها بیان روشنی دارد و واجبات و سهم ارث هر یک از افراد را مشخص کرده و سهم ارث فرزندان دختر و پسر را به گونه‌ای توضیح داده که بهانه‌های اهل باطل را برطرف کرده است. چنین نیست که شما می‌گویید؛ بلکه نفسهای شما کاری را برای شما جلوه داده است. پس من چاره‌ای جز صبر نیکو ندارم و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

از خدایاری می‌طلبم بر آنچه شما توصیف می‌کنید.

پس نمی‌توان این روایتی راکه تنها خلیفهٔ اوّل آن را نقل نموده (نک: ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۰) و غیر از وی راوی دیگری ندارد، با این همه معارض، صحیح دانست.

ردّ خبر با ایراد محتملات

اگر از این مطالب صرف نظر کنیم و صدور روایت «**نحن معاشر الأنبیاء لا نورّث ما ترکناه صدقة**» از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را قبول کنیم، احتمالی وجود دارد که از تمسّک به این روایت در عدم توریث انبیاء مانع می‌گردد.

احتمال دارد در روایت مذکور «ما ترکناه» مفعول دوم «لانورّث» باشد و مفعول اوّل آن حذف شده؛ در نتیجه و «صدقة» منصوب بوده، توضیح کلمهٔ «ما» باشد. در نتیجه، معنی روایت به این ترتیب خواهد بود: ما پیامبران آنچه را به عنوان صدقه ترک کرده‌ایم به ارث نمی‌گذاریم.

این احتمال موافق عموم قرآن نیز هست. در صورتی که اگر «صدقة» مرفوع خوانده شود، یعنی «ماترکناه» مبتدا و «صدقة» خبر آن باشد، معنی روایت با عموم قرآن دربارهٔ ارث مخالف خواهد بود. و روشن است که تمسّک به احتمالی که موافق عموم قرآن باشد، اوّلی از تمسّک به احتمال دیگر می‌باشد.

برای روشن شدن مطلب، سخن فخر رازی را در این خصوص یادآور می‌شویم.

فخررازی در تفسیر کبیر خود در توضیح آیهٔ «**یوصیکم الله في أولادکم للذکر مثل حظّ الأنثیین...**» (نساء (۴) / ۱۱) می‌گوید: از جمله تخصیصات این آیه اعتقاد اکثر دانشمندان اهل سنّت است که معتقدند پیامبران علیهم السلام چیزی به ارث نمی‌گذارند، البته شیعه با این عقیده مخالف است.

نقل است که فاطمه علیها السلام هنگامی که میراث خود را طلب کرد با تمسّک به روایت «**نحن معاشر الأنبیاء لا نورّث ما ترکناه صدقة**» از ارث منعش کردند. در این هنگام، فاطمه علیها السلام به عموم آیه «**للذکر مثل حظّ الأنثیین...**» متمسّک شد که گویا خواست

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

اشاره کند که عموم قرآن را باخبر واحد نمی‌توان تخصیص زد.

فخررازی ادامه می‌دهد که شیعه معتقد است اگر تخصیص عموم قرآن باخبر واحد جایز هم باشد، باز نمی‌توان عموم قرآن را با این روایت تخصیص زد؛ چراکه: اولاً: این روایت مخالف سخن خداوند دربارهٔ زکریّا علیه‌السلام است. خداوند از زبان زکریّا علیه‌السلام نقل می‌کند که از خداوند خواست برای او وارثی قرار دهد که «**یرثني و یرث من آل یعقوب**» (مریم (۱۹) / ۱۹) و نیز مخالف سخن خداوند دربارهٔ سلیمان علیه‌السلام است که فرمود: «**وورث سلیمان داوود**» (نمل (۲۷) / ۱۶) و نمی‌توان وراثت در این دو آیه را بر وراثت علم و دین حمل نمود؛ چراکه وراثت علم و دین در حقیقت کسب و به دست آوردن است نه به ارث بردن، و ارث‌گذاشتن به صورت حقیقی جز در مسائل مالی محقّق نمی‌شود.

ثانیاً: دانستن این مسئله برای فاطمه و علی علیهماالسلام و عبّاس لازم بود که از بزرگان زمان و علم و دین بودند، ولی خلیفهٔ اوّل احتیاجی به دانستن این مسئله نداشت؛ چراکه اصلاً به فکر وی خطور نمی‌کرد که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ارثی ببرد. پس چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این مسئله را به خلیفهٔ اوّل ابلاغ کرده باشد، ولی به افرادی که به دانستن آن نیاز داشتند، ابلاغ نکرده باشد.

ثالثاً: احتمال دارد تقدیر روایت چنین باشد: «**إنّ الشيء الذي ترکناه صدقة، فذلك الشي لا یورّث**» چیزی که به عنوان صدقه ترک کرده‌ایم، به ارث نمی‌رسد.

و اگر گفته شود بر اساس این احتمال، خصوصیتی برای رسول از میان سایر مردم نمی‌ماند، در جواب می‌گوییم: چنین نیست؛ چراکه احتمال دارد پیامبران همین‌که قصد و نیّت بر تصدّق مالی کردند، آن مال از مالکیّت پیامبران خارج شود و وارثان پیامبران نمی‌توانند آن مال را به ارث ببرند؛ در حالی‌که این مطلب دربارهٔ غیر انبیاء علیهم‌السلام صادق نیست. (رازی، ج ۹، ص ۲۱۰)

برای تکمیل مطلب به سخن قرطبی درکتاب تفسیرش نیز اشاره می‌شود. قرطبی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

پس از آنکه روایت «**نحن معاشرالأنبیاء لانورّث**» را مسلّم می داند، می‌گوید: «احتمال دارد مراد از روایت، این باشد که عدم توریث سیره و روش انبیاء باشد؛ هر چند در میان آنان کسی باشد که مال خود را به ارث بگذارد، مانند زکریّا علیه‌السلام» (قرطبی، ج ۱۳، ص ۱۶۴).

روشن است که با وجود این احتمالها نمی‌توان بر این روایت تمسّک کرد و فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام را از ارث محروم دانست.

نتیجه

آنچه خلیفهٔ اوّل به عنوان عدم توریث انبیاء علیهم‌السلام از زبان پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نموده، از سه جهت مورد خدشه است:

۱. آیات قرآن آن را نقض می‌کند؛

۲. سند این سخن که تنها راوی آن خلیفهٔ اوّل می‌باشد، قابل قبول نبوده و بلکه مردود است؛

۳. بر فرض قبول این سخن، احتمالهایی در آن وجود دارد که عدم توریث انبیاء را ردّ می‌کند.

بنابراین، کسی نمی‌تواند بر این روایت تمسّک کند و خاندان رسالت را از ارث بردن از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله محروم نماید. و اگر این مسئله در تاریخ اتفاق افتاده، وجهی صحیح نداشته است و برای انجام شدن یک عمل، دلیل بر صحّت آن نیست؛ بلکه باید بر اساس مبانی، صحّت و سقم یک عمل بررسی شود.

چنان‌که ابن ابی‌الحدید می‌گوید: از علی بن فارقیّ استاد مدرسهٔ غربیهٔ بغداد پرسیدم: آیا فاطمه در ادعای خود صادق نبود؟ جواب داد: بلی، صادق بود. گفتم: پس فدک را به وی پس ندادند. تبسّمی کرد و سخنی لطیف و زیبا به زبان آورد. او گفت: «اگر فدک را در آن روز به فاطمه پس می دادند فردا برمی‌گشت و ادّعا می‌کرد که خلافت هم از آن همسرش علی است. در آن صورت، عذری نداشتند جز اینکه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

سخن فاطمه را تأیید کنند، بدون آنکه نیاز به دلیل و شاهد باشد.» ابن ابی‌الحدید ادامه می‌دهد:

این کلام صحیحی است هر چند استاد به صورت هزل و شوخی بیان کرده است. (ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]

منابع

ـ قرآن کریم.

۱. آلوسی، محمود. روح المعانی فی تفسیرالقرآن و السبع المثانی. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.

۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمیدبن هبة الله. شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.

۳. البخاری الجعفی، ابوعبدالله. صحیح البخاری. بیروت: دار ابن‌کثیر، ۱۴۰۷ ق.

۴. رازی، الامام الفخر. التفسیر الکبیر. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

۵. سجستانی ازدی، سلیمان‌بن الاشعث ابوداود. سنن ابی‌داود. تحقیق: محمّد محیی‌الدین عبدالحمید، دارالفکر.

۶. طبرسی، ابونصور احمدبن علی‌بن ابی‌طالب. الاحتجاج. مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۲ ق.

۷. طبرسی، فضل‌بن حسن. اعلام الوری بأعلام الهدی. قم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.

۸. ـــــــــــ مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.

۹. قرطبی، ابوعبدالله محمّدبن احمدالانصار. الجامع احکام القرآن. بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۷۲ ق.

۱۰. قشیری نیشابوری، مسلم‌بن الحجاج ابوالحسین. صحیح مسلم. بیروت: داراحیاءالتراث العربی، تحقیق: محمّد فؤاد عبدالباقی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.35.5.4]